

سلام من گل‌بهار حیاتی هستم و قصد دارم خلاصه ای از بیوگرافی خود را با شما به اشتراک بگذارم.

من از کودکی شعر را دوست داشتم به گونه ای که با جانم پیوند خورده است. و در نوجوانی ام چند تا از شعرهایی که سروده بودم در یکی از روزنامه‌ها چاپ شد و این عمل شوق من را به هنر چند برابر میکرد. زمانی که سوم دبیرستان بودم جنگ شروع شد و من باور داشتم که این اتفاق ناخوشایند و تلخ زندگی من و تمام هم‌شهری‌ها و هم‌استانی‌های من را تغییر میدهد. من و خانواده هم پس از مدتی به شیراز نقل مکان کردیم.

زمانی که من بیست و پنج ساله شدم با مردی مهربان آشنا شدم و مدتی بعد متوجه تفاهم زیادی بین خودمان شدیم و تصمیم بر ازدواج گرفتیم و من در بییت و پنج ساگلی ازدواج کردم، گویی تقدیر من در شهر دیگری رقم خورده بود. من و همسر من به مشهد آمدیم و ساکن مشهد شدیم. زندگی مشترکمان را شروع کردیم. روزهای سختی را گذراندم، زیرا در این شهر کسی را نداشتم و تنها بودم. خانواده‌ام دور بودند و آسان نبود که خودم را با این شرایط وفق بدهم، اما بعد از اینکه دختر و پسر من به دنیا آمدند، از همسر خواستم به من نقاشی یاد بدهد. با وجود رسیدگی به کارهای ۲ بچه و خانه‌داری، نقاشی سخت بود، اما شب‌ها که بچه‌هایم می‌خوابیدند برای نقاشی تکرار و تمرین می‌کردم تا یاد بگیرم.

هنر نقاشی روحم را جلا می‌بخشید، پس از مدتی همسر من به من پیشنهاد داد در نقاشی آثار متفاوتی خلق کنم. من نیز اوایل با دانه‌های جامدی که از کارخانه‌های رنگ‌سازی مورد استفاده قرار می‌گرفت کلاژ را شروع کردم، این کار ابداع خودم بود. اما به دلیل اینکه این دانه‌ها حافظ محیط زیست نبودند تصمیم گرفتم جایگزینی برای آنها انتخاب کنم، با خودم گفتم اگر می‌خواهم حافظ محیط زیست باشم، باید همان چیزی را که در سطل زباله ریخته می‌شود به ارزش افزوده تبدیل کنم؛ بنابراین از پارچه‌های دورریز استفاده کردم. اولین اثری که خلق کردم، آرامگاه خیام و بعد از آن تخت جمشید بود که به نسبت تکه‌پارچه‌های درشت‌تری در آن به کار بردم و به‌رور پارچه‌ها ریزتر شد.»

و این شد که من کار خودم را گسترش دادم و تا امروزه بیش از 100 نفر در کارگاه من مشغول به کار هستند.